بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 اردیبهشت 1395.

حالا قبل از اینکه بحث دیروز را ادامه بدهم یک نکته ای در تکمیل بحث قاعده اتلاف عرض کنم مراجعه کردم ببینم این من اتلف در منابع عامه چطوری وارد شده است. ادیدم که در مختصر مزنی صفحه 116 و المجموع نبوی جلد 14 صفحه 222 یک عبارتی را از شافعی نقل کرده است و بعدش دارد و قوله من اتلف شیئا ضمن و من الدل برائه لم یبرأ و ادامه دارد من تصور می کنم این قوله به شافعی بر می گردد. یعنی این مزنی در واقع عبارت شافعی را دارد چیز میکند. این را که دیدم یاد یک مطلبی افتادم. در مورد الناس مسلطون علی اموالهم یک موقعی مراجعه می کردم ببینم این از کجا آمده است. آن هم یک عبارتی بود که اصل آن عبارتی است که شافعی به کار برده است. به عنوان یک استدلال و یک قاعده عقلایی. الناس مسلطون علی اموالهم را به کار برده است و بعد هم قوله الناس مسلطون علی اموالهم قول شافعی مراد بوده است به عنوان یک ضابطه و قاعده ای که شافعی مطرح می کرده است و بر اساس آن تطبیقات این قاعده را ذکر کردن بعدا خیال شده است که قوله یعنی قول النبی صلی الله علی و آله و سلم و یک صلی الله به آن اضافه شده است. دیروز عرض کردم در خلاف کل من اتلف شیئا کان علیه قیمته را آورده بود مختصر خلاف خیال کرده است که این یک روایت است کرده است آن را قوله علیه السلام. این عبارت هایی که یک قاعده فقهی است و یک قاعده ای که از یک سیره عقلایی استفاده می شود به آن استناد می شود ان را تصور شده است که یک متن حدیث است و امثال اینها. عبارتی هم که از نهایه الاحکام در جلسه قبل می خواندم که من اتلف الضمن. علامه در نهایه الاحکام دارد اصل آن یک عبارت از کتب عامه است. لقوله من اتلف ضمن، قوله نه قول پیغمبر. بحثش این است که آنجا یک بحثی دارند که خطابات وضعیه شامل ناسی هم می شود. به دلیل اینکه این خطابات وضعیه از جمله خبریه گرفته شده است نه از یک جمله انشائیه که بگوییم کسی که ناسی است انشاء متوجه آن نمی شود. لقوله من اتلف ضمن یعنی از قول قانون گذار که من اتلف ضمن ضمان در آمده است. این اطلاق دارد نسبت به ناسی و غافل و اشخاصی که تکلیفشان قبیح است این تکلیف قبیح باشد باعی نمی شود که این خطابات وضعیه که جملات خبریه هستند آنها شاملشان نشوند. قوله یعنی قول قانون گذار یعنی یک مثال است یعنی عبارات چیزی هست. شبیه این عبارت هم دیدم در جاهای دیگر هم وارد شده است. مستصفی غزالی یک جایی دارد می گوید من اتلف فرسا فعلیه ضمانه. این جمله عادی. احکام القرآن ابن عربی، این مستصفی غزالی صفحه 281.

یک قانون یک مطلبی است به یک تناسبی. احکام القرآن ابن عربی دارد لا اشکال فی ان من اتلف شیئا فان علیه ضمان. 3 صفحه 267. اینها یک قانون های عقلایی است این قانون های عقلایی را فقها به عنوان یک قانون در کلمات خودشان آورده اندو گاهی اوقات به این قانون های عقلایی استشهاد شده است. این قانون ها اشتباها خیال کرده است که روای است. الناس مسلطون علی اموالهم هم دقیقا همین است.

سوال:....

پاسخ: از شافعی و اینها آورده است به خصوص خلاف و مبسوط شیخ طوسی اصل چیزش آراء شافعیه است. یعنی کتاب اصلی اش که بر اساس آن خلاف و مبسوط تنظیم شده است مال شافعیه است. نمی دانم کدام کتابشان است. بعضی از حواشی شروع کتاب الأم شافعی باید باشد. که از آنها هم نقل زیاد می کند در خلاف و مبسوط. چون متأسفانه آن چیزهایی که شیخ نقل می کند من ندیدم. نمی دانم چاپ شده است یا خیر بعضی از تعلیقات کتاب الأم. اگر آنها در دست می بود یک مقداری راحت تر می شد بحث را دنبال کرد. تنظیم کتاب های شیخ طوسی بر اساس فقه شافعی یعنی آن را محور قرار داده است بعد فتوای خودش را ترتیب مسائل را از تطبیق شافعیه گرفته است. گاهی اوقات هم فکر می کنم بعضی جاها هم احیانا خود شیخ این لقوله الناس مسلطون علی اموالهم در کلام شیخ هم هست.

سوال:.......

پاسخ: آن را یادم نیست الآن. چون در توقیع مشابهش هست. به عین این مشابهش آن نزدیک این لفظ هست. آن توقیع ناحیه مقدسه لا یحلّ الآن عین الفاظش یادم نیست که چیست. الا به طیبه نفسه دارد عین تعبیرش چیست یادم نیست آن هست در توقیع. آن فرق دارد.

گاهی اوقات یک سری چیزها اصلش یک سری ضرب المثل های عربی هست مثلا المیسور لا یسقط بالمعسور. این اصلش یک کلام حکیمانه ای بوده است. به عنوان ضرب المثل به عنوان کلام حکما مطرح بوده است و چون شبیه کلمات قصار حضرت امیر بوده است به عنوان کلمات قصار حضرت امیر مطرح شده است. یکی از مشکلات همین است. یک سری تعابیری که از حکما به ارث رسیده است، اینها چون شبیه بعضی از تعبیرات حضرت امیر یا تعبیراتی که از پیغمبر وارد شده است بوده است اینها را اشتباها به پیغمبر یا به حضرت امیر نسبت داده شده است.

سوال:...

پاسخ: ادرس داده اند ولی وجود ندارد. شما مراجعه کنید می بینید که وجود ندارد اشتباه شده است آنجا.

سوال:...

پاسخ: ینجا در آدرس دهی خلاف اشتباه شده است و قرو قاطی شده است. آنها قاطی شده است آن الناس مسلطون علی اموالهم آنجا وارد نشده است. مال یک چیز دیگر است و آدرس هایش قاطی شده است. عبارت پس و پیش شده است آن عبارت. این یک مقداری آدرس دهی اش اشتباه است. این را مراجعه کردم الناس مسلطون علی اموالهم در کتاب الأم شافعی است بعدش شیخ لقوله دارد. من فکر می کنم بعضی از شرّاح شافعی کلام شافعی را برای تطبیقاتش آورده اند. لقوله یعنی لقول الشافعی. یعنی همین لقوله که اینجا داریم در مختصر ما ضمیر آمده است آن هم عین همین تعبیر هست تصور شده است که مراد از قوله قول پیغمبر است و قر و قاطی شده است. حالا این پرانتز بسته. عمده اش یکی از خدمت هایی که مرحوم آقای بروجردی به جامعه دینی و مذهبی و علمی ما کرده اند همین است که به کتب فقهی اعتماد نشود و به اصل روایات مراجعه شود و امثال اینها. خیلی آقای بروجردی روی این مطلب متکی بودند که به منابع اصلی باید مراجعه شود و همین باعث شده است که خیلی از این جور تعبیراتی که سالها به عنوان یک روایت تلقی شده است بعد روشن شده است که روایت نیست. من هم فکر می کنم که من اتلف از این سنخ است. نه قاعده مستعاده است. اصلا این قاعده مستعاده نیست اصل آن یک قاعده عقلاییه است که این قاعده عقلایی در کلمات فقها به عنوان یک قاعده عقلایی مطرح بوده است و کم کم تبدیل شده است به یک متن حدیث و عموم و ضعف سند آن هم با عمل اصحاب جبران شده است و به هر شکل به این شکل در آمده است. ولی ما گفتیم

سوال: بحث تعارض شکل می گیرد؟

پاسخ: این بحث جا ندارد

حالا من عرض کردم منهای اینکه آقایان تعبیر به نام من اتلف را دنبال کرده اند مضمونش در روایت های ما هست مضمونش البته فقها با این تعبیر نیاورده اند ولی این مضمونش در روایت های ما هست که آن شش روایتی که جلسه قبل ذکر کردم گذشت. حالا بحث این است که این روایت هایی که ما ذکر کردیم آیا این روایت ها موردی که اتلاف معنون به عنوان احسان باشد آن مورد را شامل می شود یا خیر؟ خب یک بار،

سوال: اگر شامل نشود دیگر...

پاسخ: حالا ببینیم می ماند یا خیر! آن را در موردش صحبت می کنم.

خب روایت مسئله یک بار روایت ها را یک مروری روی آنها بکنیم. یکی روایت کافی جلد 6 صفحه 182 روایت حلبی بود که بحث عقوبه الذی اعتقه عقوبه. بحث عقوبت مطرح است که خب موارد احسان موارد احسان بعضی مواردش مجاز هست و بعضی مواردش واجب است. جایی که طرف وظیفه اش را انجام می دهد خب هیچ یک از این مواردی که چه مجاز باشد و چه واجب باشد عقوبتی بر این عمل شخص متفرّع نمی شود. انما یقوّم قیمه سیجعل علی الذی اعتقه عقوبه و انما جعل ذلک علیه لما افسد. خب در روایت سماعه همین مضمون هست ولی عنوان عقوبه ندارد. لانه افسده علی اسبابه دیگر عقوبه تعبیر نکرده است. لأنه افسده علی اسبابه. بحث افساد بر اصحاب را دارد. خب روایت آن عقوبه بعضی روایت های دیگر هم بود که آن را خواندم. این روایت سماعه لانه افسده علی اصحابه به نظر می رسد که صورت مسئله اش صورتی نیست که احسانی صورت گرفته باشد. صورتش که خب رفته است این بنده را سهم خودش را ازاد کرده است و هیچ گونه احسان در حق شخص نیست. ما به تعلیل می خواهیم تمسک کنیم برای اینکه بگوییم تمام العله برای ضمان افساد هست. افساد بر صاحب است. گاهی اوقات تعلیل ها جزء اخیر علت تامه ذکر می شود به دلیل اینکه سایر اجزاء مفروض وجود هست. یک بحث نمونه به شما عرض کنم. بحث أفیونس بن عبد الرحمن ثقهٌ آخذ عنه معالم الدینی، خب یک مطلبی حاج آقا متعرض می شدند می فرمودند که این روایت مثلا شرطیت صحت مذهب را نفی نمی کند. خب اگر واقعا موضوع ثبوتی قبول خبر واحد امامی ثقه باشد. راوی اگر می داند که یونس بن عبد الرحمن امامی است در مورد امامی بودنش بحثی ندارد روشن است برایش. خب اینجا باید چگونه سوال کند؟ باید این گونه سوال کند که آیا ثقه است که خبرش را قبول کنم؟ اینکه می گوید ثقه است که خبرش را قبول کنم معنایش این نیست که ثقه تمام الموضوع است. ممکن است ثقه جزء الموضوع باشد و جزء موضوع دیگرش به خاطر روشن بودن وجودش در مورد ذکر نشده است. لازم نیست بگوید امامی الثقه، این امامی بودنش واضح است. فرض کنید که اگر در قاضی رجولیت شرط باشد. و عدالت هم که شرط است. ما یک موقع سوال می کنیم آیا فلان شخص عادل هست یا خیر سوال نمی کنیم که مرد هست یا نیست. این مرد بودنش واضح است. در مقام تعلیل هم گاهی اوقات همین جور است. می گوییم یجوز عمل بقول فلان کس یجوز تصدی فلان کس للقضاء لکونه عادلا. چون عادل است. این معنایش این نیست که عادل تمام الموضوع است و هیچ جزء دیگر ندارد. گاهی اوقات سایر اجزاء علت را در مقام تعلیل ذکر نمی کنم به خاطر اینکه واضح است که آن موارد وجود دارد.حالا اگر در ما نحن فیه موضوع ضمان افسادی باشد که به قصد اصلاح نباشد. افسادی باشد که اصلاح در ان نباشد. احسان در آن نباشد. اینجا لازم نیست که احسان را ذکر کنند که احسان نیست. واضح است که احسان نیست. به خصوص در جایی که مقتضی این حکم اتلاف است. و احسان به عنوان مانعی است که مانع از تأثیر مقتضی هست. نسبت دادن حکم به مقتضی در جایی که وجود مانع انتفاع مانع روشن است، بسیار عرفی است. فرض کنید می گوییم که این خانه آتش به این خانه افتاد و این خانه چرا سوخته است چون آتش افتاده است. خب مانع این سوختن ممکن بود اب وجود داشته باشد و جلوی این چیز را بگیرد. تعلیل به مقتضی در جایی که عدم مانع آن واضح است. پیداست که مانع نیست. خیلی طبیعی است بنابر این ما نمی توانیم در جایی که تعلیل شده است نتیجه بگیریم که این هیچ جزء دیگری در تأثیر ندارد. ممکن است همان افساد مقتضی برای ضمان باشد و احسان مانع از تأثیر این مقتضی باشد خب چرا این عدم المانع را ذکر نکرده است. چون واضح بوده است. عدم المانع در مورد وجود دارد. این است که به نظر می رسد که نممی شود از این روایت استفاده کرد که افساد علت تامه است و احسان مانعیت ندارد. خب این هم روایت دوم. روایت سوم کافی جلد 7 صفحه 194 حدیث 1 بود. لأنه قد افسد علی شرکائه. خب صحبت سر این است که این روایت می گوید که باید اکثر القیمه را بدهد چون این اکثر القیمه را افسد علی شرکائه ببینید این روایت سؤال از این نیست که ضامن هست یا نیست سؤال از این است که چقدر ضامن است. اصل ضمان مفروغ عنه است. سوال از میزان ضمان است. مقدار ضمان است. این مقدار بیشتر ضامن هست به دلیل اینکه آن مقدار بیشتر را افساد کرده است و اتلاف کرده است برایش. در جایی که اصل حکم مفروغ عنه است اصل اینکه اتلاف منشأ ضمان هست در آن بحث نیست. سؤال این است که این اتلافی که منشأ ضمان هست سؤال از خصوصیات یک مطلبی که حاج آقا خیلی مکرر در درس هایشان اشاره می فرمودند گفتند جایی که سوال از جزئیات مسئله است اصل مسئله مفروغ عنه است سوال از جزئیات است دیگر اینجا اطلاق نمی شود گرفت. چون در مقام بیان خصوصیت اصل مطلب نیست. ببینید مثلا حتی گاهی اوقات استفاده وجوب هم نمی شود مثلا این نمونه اش را عرض می کنم. گاهی اوقات سوال می کنند یک نفری هست که غسل جمعه اش را انجام نداده است آیا شنبه قضا کند یا نکند؟ چه کار کند؟ جواب می دهند که اقضی در شنبه قضا کند. گاهی اوقات به این عبارت ها استدلال شده است برای وجوب غسل جمعه. در حالی که این مطلب درست نیست این مفروغ عنه است که یک تکلیفی در روز جمعه هست حالا این تکلیف وجوبی باشد یا استحبابی باشد آن حکمش را می دانسته است. بحث این است که شخص می خواهد آن وظیفه ای که می دا نسته است را نتوانسته است که آن را انجام دهد چه کار کند که به آن وظیفه لا اقل مرتبه ای از مراتبش در جایی که برایش عملی نبوده است به آن برسد. امام علیه السلام می گوید که شنبه قضا کند. این معنایش این نیست که قضاء غسل در شنبه واجب است که بالأولویه از آن وجوب اصل آن استفاده کنیم. بگوییم این شیئ که قضای آن واجب است نمی تواند اصل آن واجب نباشد. یا مثلا در باب یک آقایی دیدم یک رساله ای نوشته بود در غسل احرام. در مورد وجوب غسل احرام می خواست استدلال کند روایت های زیادی در وجوب غسل احرام آورده بود اکثرا دلالت نداشت. علتش این بود که این نکته غفلت شده بود که سوال از اصل این نبوده است که غسل احرام کنیم یا نکنیم. سوال این است که من غسل احرام کرده ام سرم را تغطیه کرده ام. امام علیه السلام گفته است اعد غسلک. غسلک. اصل حکم مسلم است یعنی معلوم است وجوبا کان أو استحبابا. می گوید آن غسل لأحرامی که حکمش مشخص است این غسل با تقنّع باطل می شود. این اعد الغسل فتعید الغسلک این معنایش این نیست که اعاده واجب است. که ما بگوییم حالا که این اعاده واجب است پس اصل آن هم واجب است. این مطلب خیلی مورد غفلت قرار گرفته است. یک موقعی من یک بحثی را در کلام بعضی از آقایان را نگاه می کردم مثلا از ده روایت که استدلال کرده بود هشت تا از آنها را که حکم مسئله روشن است و سوال از جزئیات است. این جا هایی که سوال از جزئیات است اصل وجوب استفاده نمی شود و اطلاق قضیه هم ندارد. چون اصل آنها در مقام بیان این جهات نیست. یعنی آن چیزی که حکمش در جای خودش با قیوداتش مشخص است در این صورت خاص هم مثلا حکمش هست یا نیست. فرض کنید می گوید شخصی گفته است که من فلان سوال می کند که من سوره جایی که برای من عجله دارم سوره را بخوانم یا نخوانم. امام علیه السلام فرمودند که سوره را بخوان. با وجود اینکه کار داری سوره را بخوان. این معنایش این نیست که اصل وجوب سوره در مقام بیان اصل وجوب نیست. می گوید که آن حکمی که سوره دارد آن حکم در جایی که شما عجله هم دارید وجود دارد. این باید توجه شود که در چه مقامی این عبارت ها به کار رفته است. این هم بحث سر این است که می گوید که اصل اینکه اتلاف حالا یا افساد علی الشرکاء منشأ ضمان می شود مسلّم است. حالا آیا مطلقا منشأ است یا به شرط عدم الاحسان؟ او اینجا در مقام بیان این نیست که افساد چه قید و قیودی دارد برای ضمان آوری اش. مسلّم است که اصل آن ضمان می آورد. بحث سر این است که افساد چقدر ضمان می آورد. می گوید هر قدری که افساد تحقق پیدا کرد ضمان می آورد. قیمت اگر تغییر کرد، این روایت بحث سر این است که قیمت تغییر کرده است. می گوید قیمت تغییر کرده است می گوید همان قیمت بالاترین قیمت را باید آن کسی که این افساد کرده است بپردازد. اکثر القیمتین را باید بپردازد. چون می گوید این اکثر القیمتین را بر طرف چیز کرده است افساد کرده است. بحث سر کبرای این هست که هر چیزی که افساد کرده است آن ضمانش می اید. آن اکثر القیم ضمانش هست. اما حالا شرطش چیست شرطش این است که احسان شده باشد یا نشده باشد به آنها دیگر در جای خودش باید بیان شود. و د رمورد روایت هم احسان نبوده است این مطلب را که توجه دارید. صورت مسئله روایت احسان نبودنش روشن است. چون فرض این است که جاریه را حالا بحث وطی جاریه است حالا به چه کسی احسان کرده است نمی دانم ولی به هر حال به شرکاء خود احسان نکرده است. خب این هم این روایت

روایت بعدی روایت تهذیب جلد 8 صفحه 220 همان روایتی بود که عقوبه داشت که آن گذشت.

سوال: حالا اگر حکم وضعی بود آنجا مسئله حکم ... مطرح بود

پاسخ: نه حکم وضعیگاهی اوقات اصل حکم وضعی طرف مطرح می کند گاهی اوقات تطبیقاتش را دارد بیان می کند. تطبیقاتش را بیان می کند اصل آن حکم شرعی اگر بیان داشته باشد لازم نیست اینجا چیزهایش را بگوید. فرض کنید یک حکم وضعی ثابت شد در جای خودش. سؤال می کند من جهلا این کار را نکرده ام. امام می گوید آن ضمان هست. یعنی آن ضمان که در صورت علم بود در صورت جهل هم هست. اما حالا در صورت علم ضمانش به چه شرطی است؟ آن را باید در جای دیکر بیان کرد. این درمقام بیان اصل حکم نیست. آن اصل حکمی که با آن خصوصیات خودش دارد می خواهد بگوید در این فرع هم هست یا نیست. آیا فرع خاصی می خواهد حکم را تعمیم دهد یا عدم تعمیم آن را در آ« حکم خاص بیان کند. اینجا دیگر مقام بیان آن خصوصیات نیست. یکی دیگر روایت ابن اخی فضیل بن یسار هست تهذیب جلد 6 صفحه 348 بود. ابن اخی فضیل بن یسار، همان روایت کسی که داعی مال چیزش را مال را بالا کشیده است و اینها. آن روایت تهذیب جلد 8 صفحه 220 آن روایت همان عقوبهً است که همان مضمون روایت حلبی است که آن را دیگر بحثش گذشت. روایت آخر تهذیب جلد 6 صفحه 348 ابن اخی فضیل بن یسار است آن هم سوال این است که سوال از اصل اتلاف نیست. سوال این است که مفروغ عنه است که اتلاف ضمان می آورد. بحث این است که این اتلافی که ضمان می آورد اگر حالا آن متلف مالی به من امانت گذاشت. من حق دارم از این مال به مقداری که از مال من تلف کرده است بردارم یا خیر؟ سوال از این نیست که آیا اتلاف ضمان می آورد یا خیر؟ اصل این مفروغ عنه است. سوال از فروع قضیه است که متلفی که مال تلف کرده است آیا من می توانم از باب تقاص از امانت او بردارم؟ امام علیه السلام می گوید که نمی شود. امانت انقدر محترم است که خیانت در امانت نباید بکنی ولو آن طرف به شما خیانت کرد شماحق خیانت ندارید. امانت یک چیز عجیبی است بعضی روایات دارد می گوید که اگر شمشیری که با آن شمشیر پدرم را به قتل رسانده است به من می داد، لو ائتمننی قاتل أبی، آن شمشیری که با آن پدرم را کشته است من شمشیر را به او بر می گرداندم. ظاهرش این است که با آن شمشیری که می خواهد با آن بکشد دیگر.

سوال:....

پاسخ: حالا یا می خواهد بکشد یا هر چه.

این نشانگر این است که بحث امانت داری خیلی خیلی اهمیت دارد که گاهی اوقات ما مصالح کوچکی که در نظر می گیریم آن مصالح کوچک باعث می شود که، خدا رحمت کند مرحوم امام یک نکته ای را می فرمودند که در بین مردم رسم شده است می گوید دروغ مصلحت آمیز جایز است. می فرمودند دروغ مصلحت آمیز را باید معنا کرد. مصلحت آمیز یعنی چه؟ کسی که دروغ می گوید آبرو اعتبارش از بین می رود. دروغی جایز است که مصلحتش از بی اعتبار قول طرف بچربد. حالا دیگر حساب کنید ببینید دروغ در کجا هست. یک جایی جان طرف در حال چیز هست و فلان و اینها آنها خب دروغ می شود مجاز. ولی خب خیلی موردش نادر می شود. این است که در یک مثلا یک حرب و جنگ خاصی است که یک جایی مثلا دروغ گفته نشود جان انسان هایی به مخاطره میافتد خب بله بحث امانت داری هم همین است. چون قوام جامعه به این جور امور هست. اگر قرار باشد امانت داری از بین رود اصلا جامعه اساسش از هم می پاشد این است که شارع مقدس می گوید که شما ولو مالت هم از دست رود حق نداری در امنت خیانت کنی. چون خیانت در امانت مفسده اش انقدر زیاد است که آن می چربد بر چیز ها. متأسفانه در جامعه ما خیلی از این چیزها خیلی کمرنگ است. هم دروغ خیلی شایع است و هم به امانت هایشان خیلی راحت چیز می کنند و یعنی بعضی افرادی که حاضر نیست که نماز صبحش از اول وقت یک ربع تأخیر بیفتد راحت دروغ می گوید راحت در امانت خیانت می کند و امثال اینها. این است که دربعضی از روایات ما این نکته را متعرض شده است. نماز و روزه افراد نگاه نکنید که آدم خوبی است یا خیر.آنها عادت کرده اند. آنها اگر از این نماز و روزه کنارش بکشی وحشت می کند وحشت زده می شود. عادت است. و انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته. این دو تا چیز صدق الحدیث و اداء الامانه خیلی کأنه عادت هم نمی شود انگار. این جوری است یک جور هایی است که عادت هم نمی شود!

این روایت هم به نظر می رسد که به اتلاف ربطی ندارد آن من اتلف هم که فقها به آن تمسک می کنند عرض کردم اصل آن یک قاعده عقلایی است. من اتلف یک قاعده عقلایی است و درست هم هست ولی آن قاعده عقلایی در مورد احسان نیست ولی مجرای معارضه ی بین اینها اصلا بحثی ندارد که اینها با هم دیگر معارضه کنند و امثال اینها. حالا من یک بحث علی الفرض می خواهم فردا کنم. اگر فرض کنیم که من اتلف وجود دا شته باشد چون یک بحث علمی و قاعده ای دارد می خواهم یک بحث قواعد اصولی اینجا پیاده کنم ولو بحث فرضی است ولی اجازه دهید ما این بحث فرضی را مطرح کنیم مرحوم کاشف الغطاء بحث هایی مطرح کرده است می خواهم یک توضیحی در باره فرمایش کاشف الغطاء بدهم یک مقداری فرضی است بر ما ببخشید این بحث فرضی را چون سودمند است انشاءالله فردا بحث می کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد